



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



تاریخ 17.02.2019

وطن دوست

فاشیست گفتن در افغانستان به یک مُد تبدیل شده

از زمانی که از خیرات امریکا به تمام ارزش های افغانی ما، ارزش های دیگری مانند دیموکراسی و آزادی بیان نیز اضافه شده است، "کارشناسان سیاسی" ما که نام خدا زیر هر سنگ دو سه تایی آنها خزیده است استند، از کلمات مانند فاشیست و فاشیستی به شکل افراطی استفاده میکنند. در قاموس این "کارشناسان سیاسی" هیچ یک از زمامداران افغان وجود ندارند، که فاشیست نبوده باشند، یا هیچ یک نظام افغانی را سراغ ندارند، که نظام فاشیستی نبوده باشد. حتی بیسوادان و لگردد این کلمه را به مثابه دشنام از عبدالرحمن خان گرفته تا به اشرف غنی اتلاق میکنند.

چون روزانه ده ها جای کلمه فاشیست را در نوشته های این "کارشناسان سیاسی" میخوانم، یا از دهن لومپن های شورای نظاری مانند شفیع عیار می شنوم، یا در وبسایت های نوکران ایران مانند "کابل پرس" می خوانم، خواستم برای روشن ساختن مغز های منجمد شان و به اندازه سواد شان تشریحات ساده و کوتاه ذیل را در رابطه با فاشیزم یا فاشیسم، رژیم های دیکتاتوری و دولتمداران مستبد چیزی بنویسم. امید است، که در آینده اگر این "کارشناسان" دشنام هم میدهند، از کلمه درست آن استفاده کنند.

1. ریشه کلمه فاشیسم یا فاشیزم

ریشه لغوی فاشیسم به زبان لاتین *fascis* فیسز یا به ایتالیایی *فاشی* است. فیسز به معنی قُوده ای از شاخه های چوبی است که با طنابی به هم بسته شده اند. در بعضی تصاویر از بین فیسز تیری بیرون آمده است. در حالی که این تصویر نمادی از جریان استماع (گوش فرا دادن) در محاکم روم باستان بود، در دنیای مدرن به نمادی قدرت جمعی تبدیل شد.



© 2011 Encyclopædia Britannica, Inc.

فاشیسم یا فاشیزم که معادل ایتالیایی آن «فاشیمو» است، اولین بار توسط بنیتو موسولینی، بنیانگذار رژیم فاشیستی ایتالیا به عنوان یک تعریف سیاسی جدید مورد استفاده قرار گرفت. او فاشیسم را حاصل پیوند حکومت و دستگاه های اقتصادی

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين به درنیت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

می‌دانست. او افراد را به عنوان مهره‌هایی در دستگاه عظیم قدرت تعریف کرد، که ارزش شان تنها در تقویت حکومت و کمک به اقتدار حکومت تعریف می‌شود. موسولینی از این لغت در تعریف و نامگذاری «حزب ملی فاشیست» استفاده کرد.

کلمه فاشیزم یا فاشیسم بعد ها با مفهوم گسترده تری توسط رژیم های نظامی و مذهبی مورد استفاده قرار گرفت. فاشیسم از لحاظ پدیده در اروپا، محصول بحران های اقتصادی و اجتماعی پس از جنگ جهانی اول بود. که نمونه آنرا در آلمان می شناسیم.

فاشیسم رژیم نازی آلمان

بعد از شکست آلمان در جنگ جهانی اول قسمت های بزرگی از قلمرو آلمان به تسخیر همسایگانش درآمد، اقتصاد آلمان بکلی ورشکست شد و مردم آلمان از فقر زیاد رنج میکشیدند.

اینجا نمیخواهم به صعود و نزول شخص هیتلر بپردازم، زیرا از موضوع دور میشویم. فقط همینقدر، که پدیده یا نظریه "نژاد برتر" بین آلمانها قبلاً هم وجود داشت. از همین لحاظ آلمانها از نگاه احساسی پذیرفته نمی توانستند، که یک "نژاد برتر" آنقدر ضعیف باشد، که در جنگ شکست بخورد. از نظر آنها حتماً عوامل این شکست کسانی دیگری بوده اند، بطور مثال تقصیر را به گردن یهودی ها، کمونیست ها و سوسیال دموکرات ها انداختند.

آز آنجا بود که هیتلر به اصولات فاشیزم موسولینی اصول نژادی یا نژادپرستی را نیز اضافه کرد و جنگ جهانی دوم را آغاز نمود، که نتیجه آن کشته شدن (تخمیناً 50 - 65 میلیون) انسان بود.

بعد از شکست هیتلر در جنگ جهانی دوم پدیده فاشیزم در دیگر کشور های اروپایی مانند ایتالیا نیز از اعتبار افتاد. با آنها احزاب نو فاشیست در اروپا و امریکای جنوبی به وجود آمدند. اما احزاب نو فاشیست اروپایی توفیق چندانی نداشتند.

اصول اساسی فاشیسم

برخی از اصول و مشخصات فاشیسم را که موسولینی در دانشنامه ایتالیا در سال ۱۹۳۲ میلادی ابراز داشته بود، عبارت اند از :

- عدم اعتقاد به سودمند بودن صلح
- مخالفت با اندیشه های سوسیالیستی
- مخالفت با لیبرالیزم
- تابعیت همه گروه ها از دولت (تمامیت خواه بودن)
- تقدس پیشوا تا سرحد امکان
- مخالفت با دموکراسی
- اعتقاد شدید به قهرمان پرستی
- تبلیغ روح رزم جویی
- نظام تک حزبی
- بعداً هیتلر پدیده "نژاد برتر" یا نژادپرستی را به این مشخصات اضافه کرد.

مقایسه با افغانستان

حالا هر "کار شناس سیاسی" داخلی و خارجی میتواند، این ده اصول بالا را با مشخصات دولت های افغانستان در طول تاریخ این کشور مقایسه نمایند و به ما بگویند، که این مشخصات را در کدام یک از دولت ها و زمامداران افغانستان، از میرویس خان هوتکی گرفته تا احمد شاه درانی تا عبدالرحمان خان و امان الله خانالی اشرف غنی سراغ دارند، تا برای ما ثابت سازند، که یکی از اینها فاشیست بوده اند؟

سوال دومم ازین "کارشناسان" اینست، که آیا مشخصات بالا بیشتر در دولت همسایه شرور غربی ما یعنی ایران دیده می شود یا در افغانستان؟ بفرمایند مقایسه کنند!

شاید بالای یکی یا دو اصول و مشخصات که در بالا ذکر شده است، انگشت گذاشت، که در دولت های افغانستان نیز دیده شده است. بطور مثال تبلیغ روح رزم جونی، یا نظام تک حزبی. اما این مشخصات را میتوان در نظام های مستبد و دیکتاتوری نیز مشاهده کرد، نه تمام آن 10 اصول را! از همین لحاظ از نگاه علمی بین یک رژیم فاشیستی، یا به طور مثال یک دیکتاتوری یا یک حکومت مستبد فرق گذاشته اند.

2. دیکتاتوری چیست؟

دیکتاتوری و دیکتاتور در اصل مقامی بود در جمهوری روم باستان، که این مقام در مواقع بحران به کسی واگذار می شد. در این هنگام فرد اختیار کامل حکومت و نظام را برای مدت محدود (معمولاً شش ماه) به دست می گرفت. از این رو، دیکتاتوری رومی نوعی قدرت قانونی بود. ولی در اواخر دوره جمهوری روم باستان، اشرافزاده های که قدرت حکومت را از راه های غیر قانونی در دست گرفتند، این عنوان را به خود بستند و دیکتاتوری صورت غیر قانونی را به خود گرفت، که این روند تا امروز ادامه دارد.

اکثراً یک گروه از افراد زورمند یا رهبران نظامی از راه کودتا یا قیام های مسلحانه قدرت را تصرف میکنند و در رأس قدرت یک دیکتاتور - رهبر قرار میگیرد. در این نوع حکومت ها قدرت فرمانروا یا رهبر مطلق است، چون او قدرت را به زور بدست آورده است، هیچ قاعده منظمی برای جانشینی (رهبران بعد از او) وجود ندارد.

دیکتاتور گرچه خود قدرت مطلق است و قانون نگار است و در شرایط مختلف در قانون دست می برد، اما تا زمانی که خود دیکتاتور قانون جدید ننویسد، نمی تواند از این قدرت استفاده کند. از همین لحاظ در کشور های که توسط دیکتاتور ها اداره میشود، بعضاً برای سالهای متمادی یک نوع حالت اضطراری حکمفرماست.

مشخصات دیکتاتوری

- نبود هیچ قانون یا سنت که رفتار یا کردار فرمانروا (یا فرمانروایان) را محدود کند. به عبارت دیگر داشتن قدرت نامحدود یک فرمانروا،
 - بدست آوردن قدرت دولت با شکستن قانون های پیشین،
 - نبود قاعده و قانون برای جانشین،
 - سوءاستفاده از قدرت در جهت منافع گروه "خودی"،
 - فرمانبرداری مردم از قدرت دولت تنها به خاطر ترس از آن،
 - انحصار قدرت در دست یک نفر (رهبر)،
 - استفاده از ترور جهت حفظ قدرت.
- به صورت عموم صفات دیکتاتوری را در مطلق بودن قدرت، به زور به دست آوردن قدرت و نبود قواعد منظم برای جانشینی خلاصه کرد.



مقایسه با افغانستان

در طول تاریخ افغانستان یک تعداد دولت های دیکتاتوری داشته ایم، که در رأس آن یک دیکتاتور با تمام مشخصات بالا قرار داشته است، چنانچه دولت های شاهی نیز داشته ایم، که شاهان توسط نمایندگان مردم (لویه جرگه ها) بر مسند قدرت نشانداده شده اند (مقصودم از ظاهر شاه نیست). از نظر من، حتی همان حاکمان دیکتاتور افغانستان فاشیست نبوده اند. دلایل آنرا در بالا لست اصول فاشیسم میتوان خواند.

3. حکومت های مستبد

استبداد نوعی دیگر از ساختار حکومتی است، که تمامی ارکان قدرت در این ساختار از قانونیت برخوردار هستند. گرچه این نوع ساختار نیز مانند رژیم دیکتاتوری تبعیت از یک فرد را (عموماً رهبر یا رئیس کشور) مفهوم می دهد، ولی آن فرد وظایفش در قوانین کاملاً مشخص است و بر خلاف یک دیکتاتور نیاز به تصویب قوانین جدید برای اعمال سلطه خود ندارد. آنچه در دولت های استبدادی مورد سواستفاده قرار می گیرد، تفسیر و تعبیر خود حاکمان مستبد از قدرت و قانون است، که هر نوع مخالفت با آن مستوجب مجازات سنگین برای افراد می گردد. از همین لحاظ مرز بین اعمال یک دیکتاتور و یک فرمانروای مستبد خیلی باریک است. اولی خودش قانون است، دومی قوانین موجوده را سو تعبیر و توجیه می کند.

درین نوع حکومت ها رئیس دولت فرد مقتدر و با اوتوریتة است، که زمام دولت را با "دست آهنین" اداره میکند. گرچه از نگاه قانون برای قدرتش حد و حدود مشخص تعیین شده است، اما چون اکثراً یک شخص کاریسماتیک با شخصیت جذاب است و ظاهراً مانند یک "پدر" از ملتش حمایت و پاسداری میکند، مخالفانش جرأت ندارند، مقابل استبدادش سربلند کنند. در غیر آن سرکوب میشوند. مثال نه چندان دور آن در تاریخ شوروی شخص ستالین بود، که مخالفان خود را به اردوگاه های سایبریا تبعید میکرد و دوستدارانش تا امروز جهت زیارت به مزارش میروند.

مقایسه با افغانستان

داؤد خان را میتوان از نگاه مخالفینش یک زمامدار مستبد نامید. گرچه او مانند ستالین نه کسی را تبعید کرد و نه کسی را کشت. اما با آنها مخالفینش (به هر دلیل که بود) جرأت نداشتند، خلاف کارنامه ها و اقداماتش چیزی بگویند.

از نگاه دوستدارانش داؤد خان یک زمامدار کاریسماتیک و با اوتوریتة (مسلط و مقتدر) بود، که وطنش را دوست داشت و از ملت خود مانند یک "پدر" پاسداری میکرد، همان بود که چند تا از "فرزندان" ناخلفش بر ضد وی کودتا کردند و برای خود "پدران" روسی انتخاب نمودند.

این نوشته ادعای علمی بودن را ندارد.